

The press and poetry of
modern Persia.

by Edward G. Browne
Cambridge 1914

El 26 12

357 copy.

۱
« این کوشش ادبیات جدیده نجومی است که ممکنه که رفع شکر و طبع نشی
سود در در ارای مصدوم کنه کلا است که تواریخه فوق این انقلاب
روشنی تازه یافته و با تریزگی در آینه این مدت ظهور خود را کرده
ادوار این سوادن کنه بطور عامه در نظر

صفر ۲

د
« من ضمن لفظ میگویم که در عالم ملحق است که تقدیر است ابرار
مذوب ثوابه و شور در طبیعت اراتنی جاده محضه دارد
که کثر نظیر آن در سایر اقسام دیده شده است. از این لفظه
تفاسیر آن که اصلاح حال طبقه عامه است را در توارخه
موضع ریاضیاتی بیاشنه؟

صفر ۳

« اگر منزه است را که از آینه انقلاب ایران تا امروزه آن دست
جمع کرده کنه لقیباً تاریخ منظم انقلاب را کنه خوانده دارد»

صفر ۴

" از خواب بیدار شدیم و در این وقت که چشمان او را باز کردیم
 دیدیم که در میان آن یک خلق جدید و یک استقبالی برایش ظاهر فرموده است
 مانند از صفت ادب تر این ادب است جدید و یکدلی
 و اینست محضه دارد و آن این است که در اعتبار اشاره کرده در این م
 صبیحه کرده نه فقط در اشاره بلکه هم کسی تواند فهم نماید در این
 منزل ذمرا حطبه و العزانه و با یکی از پرده است و هم است ساقه آن
 آسان قبول عالم رساند "

و غول - و صفا عارف در آن گویان در فو (امر اعلیٰ اگر حال
 در خدا) و ملک الشوا را بار و غم در میان است (مزل ذمرا
 - ۱۱) و غیب از ترار که فکونه امروز در نزد خاص و عام هر است
 در محافل نمی آید و با آلات در یکم بنوازه

صفحه ۴ امداد بر اول
 مطبوعات دتو

تو ملک الشعراء

ساده که طهر است	دوران جانگاہ	اسودت ملک	الملك لله
در شاه نور است	اقبال بهره	کوی مهر کزفت	بغم بدخود
که صبح طالع	طرحه بیگانه	الحمد لله	الحمد لله
یک صید مارا	غم رهنمون است	حال با غم گشت	دل قرق عول است
نام وطن را	زغ سنگدل است	داروز دشن	هزار دروز است
زن قفس گشت	زن تن آگاه	الحمد لله	الحمد لله
ضیحه ز بیداد	درد گشت	با خاک و آبرون	آلود گشت
زیرین صغ	بیمور گشت	و امر زده دایم	آسود گشت
از ظلم ظالم	وز کید بدخود	الحمد لله	الحمد لله
آنانکه مارا	گشته دستانه	ملک وطن را	از کینه خسته
از بی نردان	بمان گشته	از صیقل است	آفرین خسته
که صفت است	تا صفت شاه	الحمد لله	الحمد لله

۱- تسبیح فضل الهی و حمد و شکر

بقعه خواجه

لقد كان

مکرمه گشته	در مدینه ملک	مهربان گشته	آنانکه با خود
خارج گشته	از صاف ملک	موجود گشته	آفرینت
الحمد لله	الحمد لله	شیرین گشته	پیران حال
سارحان را	از جابر انگشت	جودشانی را	صون کدخداده
تبع وصالی را	تا کرد پیش	آن مردمان را	مدت یافت
الحمد لله	الحمد لله	دزدان خرد	از خون دشمن
نغمه سینه	گفته نشد	نغمه چیده نه	کس مستبد
دم زد گشته	آل روحان باز	شیران رسیده	تا گشته ز بس
الحمد لله	الحمد لله	مطهر روایه	شده طعمه سر
حق کرد باره	گنجه نانی را	بایستاده	اقبال نه بار
دشمن حصاره	در کعبه عم گشت	بگسزداری	جس عمده شد
الحمد لله	الحمد لله	برقرار دلخیز	شده بارگشت

ادم سران انقلاب در نوشته ۱۹۰۹

لقمه فرار

سردار احمد	بگردش بود	بگردش بود	بگردش بود
تسخیر مهتد	برگرفتند	آندزیک حد	ضرغام کردل
الهمدله	الهمدله	لذیر طرف را	بیتنه برضف

بداش این کم	خاکس لوت	سه تنی بود	بدبضوه دین را
بانا له داد	انول قرین را	دائم قرین بود	دشمن که با محیی
	الهمدله	الهمدله	الهمدله

باشنه با دا	سردار احمد	رضنه با دا	صناب کهدار
دل زنته با دا	ضرغام دین را	رنته با دا	صمصام لالی
الهمدله	الهمدله	بدفوره در راه	گافنا دزدانان
سوقان کهدار	سکرینان را	با دا طفرار	ستار خاترا
دل با دا کهدار	افزار رانند	سنگی بود با	سالارهای را
الهمدله	الهمدله	با دا ای کام	تا حبه گونه

ادوار در لوقه سفید
 ۲۱۹ / ۲۱۸
 ۲۲۰

در ۱۴۱۴ هجری ۱۹۹۶ در شان یک ایران کردگان

بمع - صابر - و سلم

۹

صاحب دربار با استعمارگران حاضر می رفته در کنگره بود
در مقام رهنده ابراهیم رومر و انگلیس در ایران نمود و در
حزبان می میستاده

ادوار در ایران

در ادوار اکثر ۱۹۱۳ - متوسطی از دوستان ۱۵ فقط شورا

خط
که خطی بود نام بود در زمان در دست تاریخ این استاد از
حاکم از اربعین ۱۳۱۷ تا زینال ۱۳۲۹
به دروس ۱۹۰۹ تا اوت و سایر ۱۹۱۱ است دیگر

آثار در زمانه فریاد طوس و زمانه در کماله ما شکر
دینور ایران در عبدالله

مستشار "امیر ایران با فدک" بار در ده - ایران ۱۹۰۹

نوشته در دوران در دوران فریاد بجای - سید است

در اول دوره استاد صفری ضد فتنه من از اکثر ایران
و غزل بر علیه دست فاکتور ملی

زینت - راول

۸

نو باران با قدرت در حال
درود نامه و زانی حایه کنه آت
سک از کسر برین آوران و غول بریدگی در کما نامکن مل

تاریخ

a metrical history of Persia
 down to the time of Muhammad
 Ali, mingled ^{براولی} of Mushur's
 Sultana ^{دوردا} which however
 produced no effects.

در - اولی ۱۹۰۹

بایسان تا بحمد این سلسله و قوای آن
 بایسان را انت حرات از خراب برادران
 مکه خود را گری بایسان در شان
 او کی در اقلی
 یک طرف گد دان دیگر طرف سر زبان
 آن زحمت این ربابه طعمه این از شکم آن
 برکت آردن چون این مکه صیغ و دان
 بایسان ست رگه مغول و دشمن بر سر
 ما یا برادران بود ز کف روی رشتت ل

صفحه ۲۵۵
 سوره

برابر

۲ دستار بار

بند بند بر روی ملک زمین مایک کور در اقلان

شکل از دستمال مجوه و باره از ماسگان
و رنگه از سر دور کن لغار این بها ماسگان

بایداره صید خواهی صبت از این بی (فغان)
کدر تو خسروا گنمی است گنمی است گنمان

ترسم آن گنج از لقت شام بر لکه را اقلان
طرفه گنمی در کف کورده کنون بی اسم رخ
صون نرو بی رخ شام کی شناسانند تو گنم

این هم آمارش از خسروا الفاتمه است
ساده آمارش اگر زود است شامه است
خسروا اندر خسروا برست و مورد دوانه است

مجلس افزونی ز نعم است کردی از بردانه است
اینک است کدخدای جزو در این فاته است

فاته ای چون فاته تو خسروا و رانه است
خسروا داد دوش هم آبار کنی این فاته را

واندک از ک دور کنی از خوشی بیگانه را
صغیر ۴۴

شوروم در به - روزن ۱۹۰۹ بنام مهر عدلیه نوشته شده است
 تخمیس است و تضمین با یکی از غزل - شیخ سعدی است که در
 شعر سعدی با ۵ فرد شاعرانه تضمین شده است و شعر هفتم که مانده
 باز از سعدی می باشد است

۱
 یادش است ز سببه ادب دارم معصوم که از این بار خرابه نگردد لایق
 صدف کنی در ره مشروطه که گوی مسجود سرف مرد پیوسته در کاتب مسجود
 بر که این مرد و ندارد عرش بر ز وجود

۲
 ملک چه مکن پیریه دکن چنان که کفایت خدایت بگرد دامن
 خاک بر سر کنده حادنه دور زمان خاک مصطفی اگر نه بنی که چنان
 خاک مصطفی دل بر سر زعفران و صندوب

۳
 ملک خود سرا و وجود تو اران لود است بجانا تو امروزه وطن فرزندان
 تا بن تو در کفایت ~~بنظیر سعدی~~ نه از امروزه است این جان چه جز سینه لایق افزنده است
 که می ماند بر آراگر عا در و نمود

بسته از این آ برده خود سه فرس
 خود دلت را در ورطه دلت معنی
 پنج خود را با او می نفس بکن
 تبت خود بجای و منامی میکن
 گرت ایان دست است بر در سوخود

گت دلت را کردی ز تنم باک دور
 سگ کنی قصه صگر ز بنه اد تو نو
 بجان دل زجه بنده ای از این گفتد
 اگر در نوبت و نازش بجان غره شو
 که حال است درین سرحد ایگان خطه

بگیند از خطه بجز مقام هدرش
 بسنوان قصه جانور و دل از غم نمیش
 اندر آن خطه ای از آن کنش و آن ترکان
 خاک را می که بر آن سگدزه ساکنی
 (تبت مغر) که عیون است در آن
 و صد و صد و صد و صد
 شاه بکدیل شد دگار بیگانه دید
 ملت خسته در این بر صحنی از دگر
 پای اسپرینه بر در شاه خود سر
 دست طاقت چوری بی سر آید
 که کرم است در صراط و کفر است دودود

کتاب به آدرس از خاک راه که میگذرد
خاک از صفا - شرف - گزند آ و اندام آ
در دستگیر

۱

چاه خودکشی بهی بگردانست او تا آنکه باشد در باره مانست او
 ما برستند حقها الوهیت او که ترس تا بر با عبودیت او

هم در ذکر مناقات و مقامه و محمود

۲

سردنه گنده سرفه ز گردن کمال بر آیه یک بحران در به جمع صال
 ما رستگردد از فضا استقال ای که در شدت فقر و ورین فی حال

صبر کنی کنی در صبر زدی که آیه محدود

۱۲

قرصک آرس از این راه نهانده است گمانچه ما در او بنم سر در کف است
 مدعی بند که بریدنشان نهانست بند سعدی که کلمه در گنج سعد است

نقدانه که بیان آورد الا سعور

صفحه ۲۸۴ / ۲۸۵ و ۲۸۶

تو هم در دوره استیلا دهم ^{دوره} در آستان ۱۹۰۹ قمری

در دوره جوانی بجای ^{بجای} . خودت ^{خودت}

تو در وقت اول سوره که ^{که} قطعه دارد

زخم سوزنی در آستان

دوستی ز رخ در بدخون

از لطف جوانی در آستان

تا دارم از خوار جا زگاه

ضدان لطافت جوانی

دستم گلها تغیر در گواه

بالان جوانی در آستان

معانی لطف طبع آگاه

برگ سرگرم رند جوانی

بر آتش سوزان شبانگاه

از آن لغت آستان

من بخدا زخم آزاره

کار راز ز عالم معانی

ما خود گفتم ناله و آه

سروان بلندگی جوانی

بایال ضعیف و در کوتاه

مغش زبانی جوانی

بودم در آن سخن که آگاه

این مرده گلوئی من ریانه

کز است حق بیای نرنه

مهر ۱۹۰۹

از کتایب برادری

تونیف در هفتاد و نه ۱۹۱۰ در مدینه و در کتایب برادری
این کتایب در هفتاد و نه Strophes در هفتاد و نه
۵۰ کتایب است که در کتایب برادری

در نادله دیده گرفته	از این روش دیگر گرفته
پس ملک خوشتر گرفته	از ملک باخته دیگر
پس بر این فخر گرفته	در سب طبع اعتدالی
بر نفسی را فرزند	بزرگتر را انکو گرفته
زمر از بعضی دیگر	در خار بجان رسیده کوه
از دشمن کشیده گرفته	زمان سکوه خوشتر را
کامیاب زره فخر	باین بر بار بر فخر را
سفر شرف ز سر گرفته	مازیل با نیزه کف نهاده

غافل که نمازگاه اعراب
سینه گوی است کتایب برادری

عقد هشتم در ۳۱ روز سرطوس در نوبت (۲۲ = ۱۹۱۰)
جایزه مستزاد در ۱۵ بند و که هم زیبا بود
در هم سکه هادی سکه ایران است.

شام ایران روز باد
روز ماهروز باد
جلسه ماکس کوز باد
باشه افتخار

عده نوبت - بر روزها با نوبت باد
تجربین سال صا - با باغ فرورد باد
سبب آسغ تا جهان سردار و دشمن نوبت باد
سال استعداده مارا ماد آغاها

مجموعه را در نوبت نوبت

والی قرآن کز حلقه
در ره نادر و سنگ
لا اله الا الله
سرود اسب خاک

باد باد آن بونه با رفته و آن سر مروه باغ
وان مبه محنت که بر بیل رسه از خود زانغ
وان زحون نوحه نامان بر کران باغ در انغ
وان زرقه راد مردان در کنگر جو بیار

در فضاه این صحن
لا اله الا الله

باد باد آن باغبان کز کنگه آتش در کنگه
در آن نسیم لرزانی گامه و از بنغ کنگه

گھٹن مہمکن
سویہ اس فریگوار

آن کی بریزہ کرد لہذا ریح سنت بند
و آن دگر بر خیرہ کرد آونز چوب فرودار

از نم حور شاه
حون مکنان سباه
لگ سر وسط خورہ
مانواران گرودار

۴
سر کون گھٹن تیز آتن در گرفت
گت از ان آتن کہ ناگہ اندر ان کت گرفت
حون ز مردن حد لہا رہ بر ان لگ گرفت
۵
لگ سر وسط ناگہ سر بر لگود از کنار

۵
ضہ از ان خوف دم
بر طریقی مستقم
دما قدر او نہ کریم
رئی گروہ بار بار

۵
کمان سنم لفرن ما اندر ره صبح دودار
آدم ستم تا ببیندم رہ بر آگوب وفاد
اللہ اللہ وان تطاول اللہ اللہ ان عباد
این ہم جویدت و عبادت این ہم بعض است دعا

۶
وصیایہ جس بروی
الارغ والاکوس

۶
انک انک زین پہانہ لوسا ترفن کرد روی
در عیال ملک با انقاد از ان ای آنک موی

از هم سواقت کردی
نیهان بی آسگار

در عرضی هم در آن نگاه بودی
حاصل اثراتش دامنند در ره سر راه

در ره نادری و دین
بر غناد مسلمانی
نیز قومی در گیتی
عاشق از انجام کار

۷
ادب ابرار آن به خود داد و آن جان ناقص
و آن بود قبیله اسلام کرد - از آفتن
قومی از بیعت غافل
بیدار شد با وطن را ناقص
تا که میدان بستگاری در آن کردار

رفقت را از هر
رفزندگی و نبرد
بر مرام اهل درد
چرخ را می دیند بار

۸
عاشق از این کمال هر روز بازها کند
ملت بیدار دل گردن فرزندها کند
شکر را در داد گستر کار سازها کند
تا که اهل درد را گردد زمانه سازگار

حرف است از حال
اندر آرزوی کمالی

۹
یاد باد و یاد باد آن سرود از ادب
انگیزد از راهی در راهی داد و دلی

زندگیا - برادری

ماد ما که جان کز وند سینه - بنیاد وطن
 ساد ما را حادثه ای
 ما را ملت تبریز و آن مردان را
 آن وطن را افتخار

ماد ما که آن حبیبی گویان و آن نهفته سر
 و آن بود آن بزرگ
 و آن هوس سردار سعد و آن که در آن
 و آن بود آن در سفار سخنان از امام سر
 و آن حیات بیگانه و آن که در آن
 و آن بود آن بزرگ
 و آن بود آن بزرگ
 و آن بود آن بزرگ
 و آن بود آن بزرگ

ماد ما که آن قسنه زمان و آن که آن عملی
 و آن بود آن بزرگ
 و آن بود آن بزرگ
 و آن بود آن بزرگ
 و آن بود آن بزرگ
 و آن بود آن بزرگ
 و آن بود آن بزرگ
 و آن بود آن بزرگ

! revolt زمان عمل در زمان در اداسطارت ۱۹۰۹

۱۲

دار با بادن طیب روغن عسلی نقش	در آن روغن در دانه
در آن دوام روغن روغن نشانه در کس	خوب به ساری ترنه
در آن سفار حاصل و صیقل آورده ای	دانه ریخ و گزده
در آن بهانه صیقل و آوردن اندو آن باد	لکه طهر سفار

۱۳

باز با بادن دست در آن اندو آن عسلی کرده	در سفار اردبیل
در آن ساری روغن از سفار در آن شوق کبیر	تا شود عسلی تا سبیل
در آن نخود روغن در آن امر بنمان با زبهار	در آن صیقل در آن

۱۴

دست امین مال تو شرف افزون رساله نو	امیر این امثال نو
سال تو مردم زنده بود ملک ایران فعال نو	دل کند امثال نو
ماضی ماکنده شکر در استقبال نو	خود استقلال نو
خود استقلال نو با باده در استقبال مار	منه از بودگار

روغن جان یک عسلی در مجموع در ۱۹۰۹ . Belaveff . با شکر قبول اولی
 در کبریا آنکه که در او در کشفه دایمه آن کسوتی در کسوتی

لفظ ص لایم
آن نموده خود انتقام
در ره ناکوس و نام
بر عدوت همکار

منه انور که ختم خفته را به ار کرد
خبره از همان را از مهر سلکت لدا کرد
دینک دینک نرسه ایت بایه کرد
تا که موقوده دیت آرم بعد از انکار

۱۵

رو یکی مار دگر
رو یکی مار دگر
شو بیازار دگر
مار بیه کرد مار

همواران را با الصاف مار است اینست
ختم موی را بر ان شوق بایه است اینست
صند خریداری بر این افعال و زاری است اینست
رنگه کس را مل بحال کس منوردد لار

۲۷۵ از صفر ۲۷۱

سایه بگشاید

این شود تا ۳۰ روز تا طوس جاب بر آید و در ~~سایه~~ در راه کعبه ارسنه در قم ایران سایه در دهه شصت (۱۹۱۰)

دفا ده امند بیدام بلان گل
گل و گل گشته است به سر و طوقی

برگه که ارضه زنده در وقتان لاله
گل دل نمکنه ز حیرتای دای لوده

بریم بر سران بر آید لوانا گل
گرز نمرینه بکف عطار گل
دکنده ^{اصطلاح} خودت درن حله ارسنه

دل قدم که بوسه زند گل با ارم
گل نقش و در هم دگره خرا و بند

آه از فضا کعبه و داد از فضا گل
گل درین به بنی معز ناز گل
گل نمرینه از این ننده از فضا گل

گل بر هم را به بنیبه در آورد دل نورد
از گل ز بکه خاطر و دها نورد
بروردگار خوشی کنم گریه مابداد

دولت قدم که بوسه زند گل با ارم
گل نقش و در هم دگره خرا و بند
گل بر هم را به بنیبه در آورد دل نورد
از گل ز بکه خاطر و دها نورد
بروردگار خوشی کنم گریه مابداد

لزکة - بر اول

لذت تابی نه و له یس تبارش
 استند خلق کبره غرق عطار گل
 اسف در مکر و طوس لذت و لذت
 آنگاه که کمی است که حال آچار گل
 آینه اگر جان زنده بودی ز القلند
 حیران بود ز کس و نشانی گل
 گر لاله دکل تمام گردد از این بله
 ای بید تمام مانده لاله گل
 شرم آیدم ز گفتن بسیار در نه باز
 ضمیم تر آرشد با بیه و راه گل

صفحه ۲۷۵ ، ۲۷۶

دین یک سده است (۱۹۰۰ تا ۱۹۰۰) کمد در آن یک روزنامه بود
در آن کتبه و در آن ۱۹۱۰ تا ۱۹۱۰ هجری از آن کتبه تراشید

↑ کتبه
در زاد بوم زلف مار وطن ^{کلمه فارسی}
عملاً سینه کوزه و فنا نه نطق
کتبه ایران زانکه نطق در فطرت
اما کلمه نطق زلف مار وطن در فطرت

↑ کلمه فارسی
باید آن کتبه نطق در اصلاح اول
غرض و کتبه نطق اول نطق
کتبه فارسی در اصلاح اول
عاشق از آن کتبه نطق از آن کتبه نطق

دین و کتبه
فردی هم آمده است نطق در
آه از این نطق و کتبه نطق در
در آن کتبه نطق در فطرت

رقیب را اللهم امروز که صبح و صفاست ^۸
 که در این صبح و صفا سال بره زلت است
 بی خبری از آنکه لایق را در اسلام بیاید
 معانی آن قوم که فقفا از دستان ^{بلا}
 معانی این فرقه که لایق رد کنی در صفاست
 لا و صفا آن

اصطلاح دوره کرده ^{۱۲}
 مطنای آن یاد می گیریم
 تا چه همه گراننده سر میگیریم
 با وجود که در ادب است از میگیریم
 با بر آنکه ام و بار در میگیریم
 که و کن باز کن تا در کن در صفاست
 لا و صفا آن رنا و کن در صفاست

در صفا ۲۷۷، ۲۷۷

ازجمله برادری

سوال استصحاب از شو جام :

برادری : بدندان رفته در لولاد کردن
برادری : هم بر جایی آسان تر مانده
نیافق برادری از برادری
که برادری در زمان گذشتن

این است :
بار برود

دوره زینت با رقص
به شیه روی شایع نور زینت

که در شماره در سوال ۱۴۲۸ (انگیزه - لایحه - ۱۹۱۰) چاپ شده

این فصل در ۲۷ فصل است که طوین توله احمدی در دوره
در سال ۱۹۱۱ در نوایر چاپ شد و بهر فرقی است

ما در روز ۲۵ زکف امارت و بگونه سنگ
خانه سنگ فرود پس که سه نوبت سنگ
باید را روز بفرودینه ابره زدند
سنگ از نوبت گذشت به سنگ زنگ

این شود در سال ۱۳۲۹ (اردیبهشت ۱۹۱۱) در بومبایه لوهار چاپ شده است
باستفاد از متنهای از نو بنویسند :

در باره زدن تو به جان دشمنی	گر بیخ کنی ز دل من خون می
این عاصمه دنی آباد کرده باز	آه گشته مهر تو عجبی حال دین من
درد از تو گل ولاله در دلم گشود	ای باغ گل ولاله در دلم گشود
بس خاد صیبت که ضد بر او با	بی روی تو ای شفته صحن من
ای باره زدی من گری تو نوم باز	از شسته من گردد خون ابر من
تا صیبت گنار تو پوز لگر دشمن	هرگز نبود خالی از دل من
لزبغ تو لاف شدم خونان گری	تا بر زده نامه نه بنی بدن من
ده داد دروغا که میان گشته بی برگ	کز بافته خویش زدی کفن من
بسیار من گفتم در توفت تو	آوخ که نماند کسی را سخن من
آنگاه نویسنده کنه های مرا خلق	کز خون من آغشته شود پیر من

و امروز همه گدم با محنت بسیار

در داد دروغا وطن من وطن من صفحہ ۲۷۶ و ۲۸۰

زبان حال ساده مفعول

باینده ننگ هر یک گزید ۱
 بوم روزی بهتر تریز
 سمان الله این چه رنگ است
 آقا و دنی عهد با جز
 شمره بود دهنده بود
 و ننگ سکه ام روزه خوتوز
 کجا بیغ عراضن دور گزید
 سمان الله این چه رنگ است

بوم روزی بهتر بر آن ۲
 بسم هر آنچه غزان
 دولا و خدا گان و سلطان
 گفتم که کس مانده از این
 دم بود در گزید
 سمان الله این چه رنگ است

اصطلاح در زبان

گفتم که فلان حرف فتنه ۳
 آفریدیم دم کلفتنه
 ضعیف گفتم دم کشفتنه
 یک نفس سست کردن کفتنه
 بسم الله راه بول فکتنه

سؤال العزیم
 گفتم که ما ز کله ما شیم
 رحمت ز خدا آمدند ما شیم
 بوسه ادرا شوند ما شیم
 غم منگرانه بود ما شیم
 بیفتن ما شیم
 سمان الله

عاشق

۵

سوی اعدا شدیم ای ای
 محزون آس شدیم ای ای
 بی برگ و تو اسدیم ای ای
 یکباره فنا شدیم ای ای
 آن دل که ما لطف نگذاشت
 سمان الله

(۶)

اندر اودسا ~~چو~~ جمده
 آمد چون لعل از بند
 محزون شدش بلا و سده
 گذشت گویش من تنیده
 گفتم که وقت لای بود گذشت
 سمان الله

۷

بدنخس با لنگر که خام
 ما داد دگر به ستام
 یک روز دور دور بودم
 با خود گفتم چند اقم
 کن غم سفر که وقت نگذاشت
 سمان الله

(۸)

برای دگر عسور کیش
 کردم سفر به یک اطرش
 درون نه گذاشتم از فروش
 که عشق نهال شسته آردش
 دیدم ره تو در دای نگذاشت
 سمان الله

- ۹ -

خانم ز نظر رفتن ما به
 وقت به در رفتن
 بوضوح سفر رفتن ما به
 چون وقت ز سر رفت
 گفتیم که نه موقع درنگ است
 همان الله

رسیدیم بنگر قال وقت در
 و در ناستان پس طوری است
 صحت ز نظر ما به
 گفتیم که نام ما خصل است
 گفتیم که کار ما سنگ است
 همان الله

- ۱۱ -

ما خود گفتیم مهدی می
 بر غیره فیدوگرشی می
 وقت سفر ما به
 خود را آمان کن و طی می
 اطلاع → بیا که زمانه تنگ است
 همان

- ۱۲ -

آن کس که ز دست مهال دار
 از روی دلفک و جلی جود
 بسیار وقت دوست بسیار
 مهره کند که کس ز تبار
 بیای که وقت نام دیگر است
 همان

- ۱۴ -

و آنگاه زهر مارینباد
 صواب خانه نرفته مدار
 رفتم یاد کرده دست
 گفت بروم استر اباد
 گفتم که همه می درنگ
 سجان

- ۱۴ -

گفتم قلیوف با بابا زود
 نامرد بقیتمش سفرد
 آمان کن یکی مرا خود
 من نیز قبول کردم از خود
 گفتم که نه وقت صبح شد
 سجان

- ۱۵ -

و آنکه در رسم بهارها
 دارم نوری به آراها
 رفتم با بی ترکها
 گفتم که آن غمزه جانها
 از غم دل با کویک و گسار
 سجان

- ۱۶ -

گفتم سنان بگردون
 خوش دارنینه مادون
 نجسم همه را از آن سترها
 این نطق نه فرگشتها
 بر نطقه که میگویم
 سجان

من سدی گزوم نام
در آن تو کجا و من کجا نام

۲۸۴

کز عشق تو گداهم دستبند

سجان الله - ۱۸ -

بیم گزینی
آدمی بی گزینی

بود دوره ده سلطنت منم در
آدمی بی گزینی

آدمی بی گزینی
آدمی بی گزینی

ملت بی گزینی

سجان الله -

۱۶ -
از تو گمان شک نظر
ز زرد زهره دلمعه بگر

چای به بر آنچه بود داکتر
ز آغوش بی گزینی زهر

کمان ماه بی گزینی

سجان

- ۲۰ -

بیم گزینی

قالقون گذر ز منی که هوا
شاه دولت اگر اول منرا آگاه

غار = لبر روز منم دلخواه

قالقون گذر که وقت بیگانه

سجان الله -

۲۸۵

- ۲۱ -

دانش و دوا به اولیاد
 کریم علم حیاق به اد
 ز قسم مهر دستر اباد
 گفتم که بر نه پیشکش داد
 امن ز طوره لعلی
 سبحان الله

- ۲۲ -

ارسه که جو مانده بر اسان
 از نوس دگر رسیده سلطان
 نه عازم ما مرد و کسان
 نه از ره دره سوخته آن
 گفتم که وقت دگر دهنگ
 سبحان الله

- ۲۳ -

خود گره ز لوق تنز بودم
 مردم بر برگز بودم
 در وقت درس تنز بودم
 هر کجا صحبت دهن بودم
 گفتم که بر راه ما لکن
 سبحان الله

- ۲۴ -

گفتم که ما را شوخ بود
 بر پایه ارتجاع رونق آید
 دامن کنه خراج بنفوذ آید
 گفتم که چنگ دروغ آید
 گفتم که چنگی صقیبت آید

گفته که گفته شد - ۲۵ - گفته که این است
 گفته و بعد از آن - گفته سبزه سفید -
 درم بر من ز غصه مکن
 سمان

گفته که غصه کنه فداده - ۲۶ - بدخواه بر او دشمن راه آید
 رفته مگر بقتل آید - درم که روز ما سبزه آید
 و آینه ما درین زنگ است

گفته که اراده جدونه - ۲۷ - و آن هرگز است گفته
 اردو منظمه صورت - بنام بدو بدو بدو
 کما سبزه / هرگز که جبهه بی غنچه است

گفته چنانکه مکتوبنا - ۲۸ - رخصت مکن در گریه
 برگرد کجا که بودی آنجا - درم زین بس غنچه دعوا
 حقا که بیاورند مکن

- ۲۹ -

نمود زبانه مزه دوشی
 انگنه مرا بمره شوئی
 دین گردون کرد ستره دوشی
 گفتم بگر که کنگه خوئی
 حون عشق کفار شیخ و فلک است
 سبانی

- ۳۰ -

امروز زنجیر در گداه استم
 در مار فرار و لوله استم
 در گریگنه دنگه استم
 کوشنه انیر قانده استم
 این قانده تا کمر لنگ است
 سمان الله این صبر و شکر است
 افضل من برادون

۲۸۸

این شعر در وصف محمد علی شاه قاجار است و سرگرد ارشد الدوله که برتیب
 نزدیک پادشاه بود و بر از آن پادشاه بر سر و آرد کرد. این شعر در نوام
 ماهی است. محمد علی شاه در ۱۹۱۱ (اردکوست) از سلطنت
 معزول شد.

۲۸۰

۳۷
بیک سواری چون ۴ و ۵ و ۶ هم لغو داشته مانده بدایت
درستی دفع الرهان سبباً تا دهم در خان ملک التو او فرآئی
دفع الحقیقه در این صورت بود که هر اوقات بازگشت ادبی بنظر
استفاده کرده شد کن رصه بکمال بدایت آبی که سبب بقوله صبر
گرفته آن صاف فرد از صفتی و مختلف باشد که است

صفحه ۱۸

رضویاتی در کتب زمان خود بازگشت بدان برده داشته
بهر توصیف مدح، دعا و اندرز، مدح در رأی مصیبت
درست از آن که در کتب دینیه، داستانهای گشته، عمل برده

از کتاب مختصر در مدح و تعظیم نظر در فراموشی

دفع الرصف

از صفحه ۱۸ تا ۹۵

60.100.184

"لذا مدله قرآن ۱۲ بعد از عصر نو در اثر بارش صیه بدیهه که
کند سرز جمله آن اصران و برگزیده در از آن سبب است
بر آنکه اصران و صیای گمانی شکر صبا هم گمان
در ادب تا جایی که است باقی"

صحن بیرون طرقت جدید معتقد با رنگت بجز در دنیا روزی در اصطلاح
عادلان حوزه آمان را در تاریخ ادب فارسی "دوره بازگشت میانه"
دوره بازگشت میانه دوره جدیدی است که در آن ادب و علم
سنان تقیم یافت: دوره اول یعنی دوره که از اوایل قرآن
۱۲ شروع شد و تا قسم از اوایل قرآن ۱۲ ادامه یافته است در آن
دست گرفته آن استاد است که سمران قرآن ششم و پنجم و ششم
را در منزل دقت و دقتی که بر سر کرده

دوره دوم که از اوایل قرن ۱۲ آغاز شد در دوره است
که در آن در عین پیوسته از روش سمران قرآن ششم و پنجم و ششم

دوستان محمد صفوی در اصفهان از آنکه آنرا نافتور نامند آنرا
 و صاحبان فنون و نیز از روشی که در عواید بسیار است معتقد
 گویند همان اردن و نیز در سال سی و بود آنرا در آنست و بر اثر این
 نافتور مکرر تا آنجا میماند آن در آن را کردن است و بدین سوغاتی
 است که که یک بند است دارد. این در آن معتقد بود
 که صفتی تا برای از قبیل هیچ کاشانی و صائب تبریزی و در عهد قاجار
 صلات و صفاست و دور از اصل بلاغی است که در زبان فارسی
 صعب دارد

از آنکه در این نکتی است که در آن
 دلجو خان مسو در اصفهان (تقدیر سال ۱۱۶۱) کتاب اصفهان
 سه اصداف اصفهان (تقدیر ۱۱۶۵)
 مراد اصفهان (تقدیر ۱۱۶۲) صاحبان صائبی که سال ۱۱۶۵
 هر دو اصداف اصفهان ۱۱۸۱

که در نوا کند بان نواها را	حقان لزان غراب بین دواها را
که سحاب رفودند دعاها را	غراب بین غیب خبر سبکی را
که بان ساقاها عرقش پاشی او	دلاکت جمل ابرایشان
که گم شود عرود در انتهای او	سیم این در مشتاک بازم
که آب بنده سفا بر قیاس او	هو او رنگ ننگون یکی قبا
بروزن و نجوم او بهای او	مجره حوی صبا که اندر افقند
بهای او بکم کند لای او	بدانگه که جمع روز برده
سپیده دم شود چو تو تبار او	تربان چشم در دگرش شود
مانته رسیده هم عتاس او	رسیده من نانتها با بر
که نازنده همچو او خدا او	سجلی فداگان بی کف

عده اول سبکباشی ۷۷ م

سویا

رابعی

شدنیه عمه در حران = ۱۰۰

داروز بچک لا اله الا الله

۴۱

وند رحمت گذشت یک ستم دگر

ز الله مگر برگ یابم خبر

حده اول یک ستم
۲۸۵

۴۲ راجع به - دیسم

در دوره انقلاب روزنامه آرژانتین در نیم سال - در سال
طوس (۱۹۰۹) در عرض سال

نوبار (۱۹۱۰)

تازه نوبار (۱۹۱۱)

در طی انتشار روزنامه از بارها به دست و پاهای او در دوره
که بیشتر *Mucuna* تر از آن است و بعد از آن نوبار را از انتشار
که بر دو روزنامه در میان دیگران در عرض سال بود

در سال ۱۹۰۹ انقلاب آرژانتین در ایران صد و بیست و هفت
روزنامه که در آن

روزنامه آرژانتین در میان محل خرابی در عرض سال که در آن
در آنکه محل خرابی در آن است

بهر آنکه آرژانتین در آن سال ۱۹۰۹ در آنکه محل خرابی در آن
که در آن روزنامه در آن است در آن آرژانتین در آن
که در آن آرژانتین در آن است در آن آرژانتین در آن
که در آن آرژانتین در آن است در آن آرژانتین در آن

در سال ۱۹۱۱ در آن روزها شکر را به نام پیر ادوارد (که یک بار به
 در سال ۱۹۰۷ ابراهیم اور و انطیس آران را در منطقه ~~نقد~~ نقد خود
 در لندون و ادوارد گریسبرگ این اشغال بود. این موضوع که است
 (در زمان هفت اکتبر)

صه صلاح الدم رد اکتور صل السن بهار درت که شرم منی خود
 در این راسته دل مقاله با متوسط است در این راه قبول است

لا بهر حال با هر دو دلی که شکر را نیز بالا سپرد و گفت در سال
 ۱۹۰۹-۱۹۰۸ مقالاتی در این زمینه و یکی در روزنامه آن کرد

پایه است (رجوع کرد به بیام نزد آثار او او سال ۱۹۵۸ «موانع»)
 لا بیک در تهران اندک بهر آنکه بهر سهه دینار نوکار را است
 داد دنو به است گرامر ~~سای~~ روزنامه فقط همان است و ادبی
 پیروافت

هر از حد ایشان در فلاد سال ۱۹۰۵-۱۹۱۱ (در این) دافه مانی
 را به ترسود و مطبوعه است و کما فراد که این است بعضی را برگرد

دویم

در مدغم انقدر که بود در سیرال - ملائکتی از انقدر بود که

спасаем и ревои. . при Бахага.

در تهر (تبریز) در ۱۹۱۱ در تهر از انقدر بود که

находящиеся свое выражение в философско-мистических стихах.

از در تهر در تهر در تهر در تهر

سازگار از انقدر در تهر در تهر در تهر

Но не прихотим еще к определению
биологии.

در ۱۹۴۲ از تهر در تهر در تهر در تهر

که در تهر در تهر در تهر در تهر

در سال ۱۹۰۲ شرفیاد امیرالمؤمنین حضرت امام علی (ع) را
بجای خود در سال ۱۹۰۲ در کربلا شرفیاد

حضرت محمد مصدق (ع) را نیز در کربلا شرفیاد نمودند و در روز ششم
شعبان ۱۹۰۹ در روز شرفیاد شرفیاد امام علی (ع) را در ایران با وجود

شرفیاد کرد
کار در حالیکه از آنجا و اعمال در وقت شرفیاد حضرت امام
در روز شرفیاد شرفیاد کرد
ne luges « mon » p'earbonni' cunty
komogal mogla by boesnyunty
posledovatelno za gero p'elovoychy